

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی

● سیال پانزهم

● صاحب امتیاز:

● شهرداری مشهد

● مدیر مسئول:

● سید میثم موسوی مهر

● سردبیر:

● سید سجاد طلوع هاشمی

● نشانی: خیابان کوهسنگی

● ابتدای کوهسنگی ۱۵

● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

● به اطلاع مخاطبان محترم روزنامه شهرآرا می‌رساند، به زودی شماره‌های تماس با این مؤسسه اعلام خواهد شد.

SHAHRRARANNEWS.IR

۵شنبه

آذر ۱۴۰۲

۱۶ جمادی‌الاولی ۱۴۴۵

شماره ۴۰۹۷

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میتاقنامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد

۷۲٪ رطوبت

۶° ↓ ۱۶°

صبح ۶°

ظهر ۱۲°

عصر ۱۴°

شب ۱۰°

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۰:۰۵

نیمه شب شرعی ۲۲:۳۵:۲۳

اذان صبح فردا ۰۴:۵۴:۳۹

غروب آفتاب ۱۶:۱۶:۵۹

اذان مغرب ۱۶:۳۷:۰۵

طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۴:۰۸

شهید

محمد سعید فعال جدی

تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۹/۱

تاریخ تولد: ۱۳۴۵/۱۲/۱۵

محل تولد: مشهد

محل شهادت: حاجی‌عمران



عکس روز



پاییز است

بارش باران در مشهد، جانی دوباره به کالبد شهر بخشد و از درخت و زمین و آسمان تا شهروندان، نفسی تازه کردند. اینجا پاییز است.

شوخی

بن شوخی

کم رویی و خستگی در مقابل آلودگی!

خواستگاری ، رویم نمی شود بیشتر از چهارتا موز و پنچ تا شیرینی بردارم. باتوجه به اینکه اکنون شغلی ندارم، لطفا بابت این کم رویی شدید، به من حقوق بدهید.

● یک چهره مجازی، به نظرم اگر روتیان نمی شود درباره آلودگی حرف بزنید، درباره چیزهای دیگر حرف بزنید، مثلا درباره این حرف بزنید که چه چیزهایی کیک هستند و چه چیزهایی «واگهی»!

● یک دل سوز، فقط چون شما گفتید روتیان نمی شود با مردم صحبت کنید. ممکن است نیروگاه ها هم به اشتباه تصور کنند که شما روتیان نمی شود درباره مازوت سوزی در نیروگاه ها حرف بزنید یا مثلا شکارچیان غیرمجاز محیط زیست فکر کنند شما روتیان نمی شود بان ها برخورد کنید. بنابراین بد نیست یک حرکتی بزنید که آن ها هم بدانند شما زیاد کم رو نیستید.

● وزیر اقتصاد، راستش من هم از این همه مالیات گرفتن های مختلف خسته شده ام و رویم نمی شود از مردم مالیات بر تنفس بگیریم.

● رئیس صداوسیما، ما هم از تکرار جومونگ خسته شده ایم و هر وقت نمایش داده می شود، رویمان نمی شود توی چشم بینندگان صداوسیما نگاه کنیم.

● وزیر اسبق نفت ، حالا که همه از خستگی هایشان می گویند، من هم از گم شدن دکل نفتی خسته می شوم. ولی بیشتر از این خسته می شوم که همیشه می پرسند آخر دکل به این بزرگی چطور ممکن است گم شود؟!

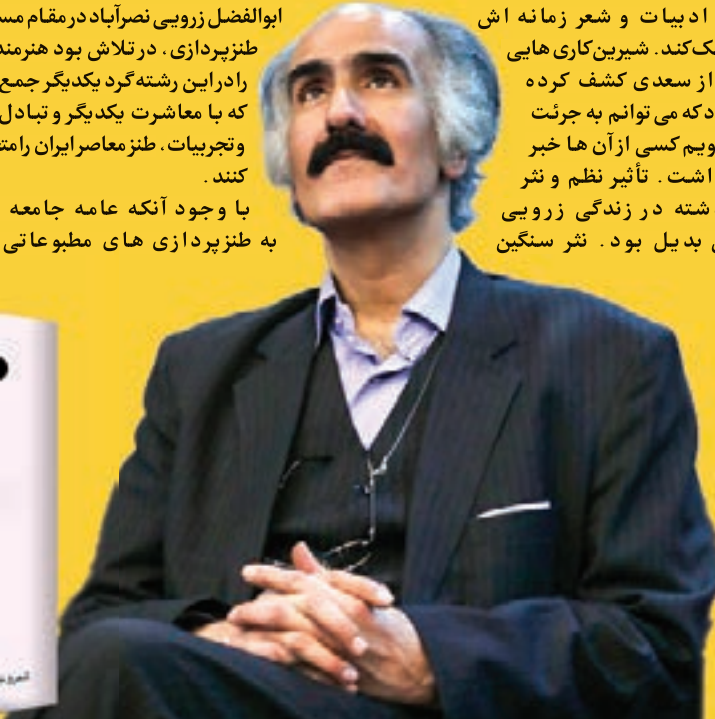
اول شخص

یکی از با معرفت های عالم

یادی از ابوالفضل زرویی نصرآباد، شاعر و پژوهشگر و طنزپرداز معاصر ایرانی که امروز پنجمین سالگرد درگذشت اوست

سال ۱۳۶۹ هفته نامه تازه تأسیس «گل آقا» در حالی از ابوالفضل زرویی بیست و یک ساله برای معاونت سردبیری و عضویت در هیئت تحریریه دعوت کرد که همچنان دانشجوی رشته ادبیات در دانشگاه آزاد بود و آنچه نام او را بر سر زبان اهالی ادبیات انداخته بود. شعرهای او در ستونی با عنوان « تذکرةالمقامات » در نشریه «خورجین» بود. شعرهایی با الهام از «تذکرةالاولیاء»ی عطار که هربار به سراغ یکی از چهره های دولتی می رفت و با زبانی طنز، به تحلیل اقدامات اومی پرداخت. زبانی شیرین و مسلط که علاوه بر رعایت اصول و قوانین شعر و طنزی گیرا، مرزهای ادب را نیز رعایت می کرد. بعدها نیز گزیده ای از این ستون با همان عنوان در قالب یک جلد کتاب منتشر شد که از آن می توان به عنوان شاخص ترین اثر زرویی نصرآباد یاد کرد. اما فعالیت او در هفته نامه محبوب «گل آقا».. پس از یک سال با انتساب به سردبیری مجله گسترش یافت و در همان سال یعنی سال ۱۳۷۰ دبیری سرویس طنز روزنامه همشهری را نیز برعهده گرفت. پیش گام بودن او در حوزه طنز اجتماعی، رفته رفته نام زرویی را از سایر طنزپردازان معاصرش متمایز کرد. جسارت او در پرداختن به معضلات اجتماعی در حالی با اقبال عوام و خواص روبه رو شده بود که علاوه بر زندگی در متن جامعه و لمس مشکلات، در قامت یک پژوهشگر برای تحلیل سوژه ها گاه ساعت ها با چهره های مختلف در حوزه های گوناگون گفت وگو می کرد. تلفیق

موفق سوژه های روز با ادبیات دیروز. حاصل مطالعات عمیق و تسلط او در حوزه آثار کلاسیک بود. ناصر فیض، از طنزپردازان معاصر ایرانی، در اشاره به نگاه همیشگی زرویی به سعدی و آثار او چنین می گوید: «او به نوعی سعدی را الگوی خود می دانست. او عکس سعدی را در خانه داشت تا در زمان انجام کار، گاهی به او نگاه کند و به یاد داشته باشد که الگویی در شعر و نوشتن چه کسی است. بیشتر مثال های او از سعدی بود. زیرا عقیده داشت زبان صریح و ساده او می تواند به ادبیات و شعر زمانه اش کمک کند. شیرین کاری هایی را از سعدی کشف کرده بود که می تواند به جرئت بگویم کسی از آن ها خبر نداشت. تأثیر نظم و نثر گذشته در زندگی زرویی بی بدیل بود. نثر سنگین



و باصلابتش نشان دهنده سواد و مطالعه اش در زمینه ادبیات گذشته و متون مهم ما بوده است. « تأثیر او برهم نسلانش با انتشار کتاب «با معرفت های عالم» به مرحله ای تازه وارد شد؛ زیرا هنر او در گنجاندن زبان عامیانه در شعر کلاسیک، موجب شد الگویی برای طنزپردازان جوان زمانه اش باشد. اثرگذاری او بر مخاطبان ادبیات طنز کشور فقط به حوزه انتشار کتاب و مطبوعات محدود نبود و هنگامی که حوزه هنری، واحد تخصصی طنز را به زیرمجموعه هایش اضافه کرد، ابوالفضل زرویی نصرآباد در مقام مسئول طنزپردازی، در تلاش بود هنرمندانی را در این رشته گرد یکدیگر جمع کند که با معاشرت یکدیگر و تبادل آثار و تجربیات، طنز معاصر ایران را متحول کنند. با وجود آنکه عامه جامعه او را به طنزپردازی های مطبوعاتی اش

حسود از نعمت حق بخیل است و بنده بی گناه را دشمن می دارد.

مرد کی خشک مغز را دیدم رفته در پوستین صاحب جاه

گفتم ای خواجه گر تو بدیختی مردم نیکبخت را چه گناه

الا تا نخواهی بالا بر حسود که آن بخت برگشته خود در بلاست

چه حاجت که با او کنی دشمنی که او را چنین دشمنی در قفاست

گلستان سعدی

صدایی از کوچه های دریادل

قصه دیروز و امروز

آزاده چشمه سنگی

ایستاده بود گوشه ای از جمعیت و داشت شانه به شانه جماعت پیر و جوان که برای تماشا ی نمایشی خیابانی جمع شده بودند، به جوان میانه میدان نگاه می کرد. جوانک با زیرکی که با پوششی به رسم آدم های امروزی، سهراب قصه شاهنامه شده بود. رضاپور، با لبخند کم رنگی، چشمانش را تنگ کرده بود و بی آنکه بخواهد، پرتاب شده بود به کوچه پس کوچه های محله نوغان و دریادل، جایی که در آن به دنیا آمده بود، بجگی کرده بود و در دل کوچه های خاکی اش، شیفته هنر بازیگری شده بود. نگاهی به بازیگر بود و دلش آویزان برده تعزیه خوانی محله شان: «فضا گفت گیر و قدر گفت ده / فلک گفت احسنت و مه گفت زه،» دلش می خواست از میان آدم ها بگذرد، نقشش را در سینه جمع کند و بعد با آن صدای رسای پر قدرت، یکی یکی رجزهای شاهنامه را مثل روزگار جوانی ادا کند. مثل همان ایامی که در مدرسه با هم کلاسی هایش دیالوگ نمایشنامه هایش را بازنوایی می کرد. صدای او، اولویت اول معلم ها برای خواندن هر درسی بود. بهترین دکلمه ها را می دادند رضاپور در مراسم فرهنگی مدرسه اجرا کند. دست آخر، همین تسلط به لحن و صدا و بیان، زندگی اش را زیر و رو کرد. مشک خوش طعم و بویی بود که به شامه مرحوم فریدون صلاحی (یکی از مفاخر ثناتر استان) خوش آمده بود. هرگز فراموش نمی کند، دکلمه را که تمام کرد، مرحوم صلاحی او را از میان دیگر دانش آموزان سوا کرد و کشید کناری. گفت: است چه پسر؟

— رضا... رضا رضاپور.

صدای خوبی داری. می آی رادیو کار کنی؟ رادیو، خانه آمال و آرزوهای رضاپور در روزگاری بود که جدی ترین صحنه او برای دیده شدن استعداد هایش، سالی

ثنا تر مدرسه شان بود، چه بسیار نریشن ها، دیالوگ ها و شخصیت ها که انتظار نفس های او را می کشیدند تا به آن ها جان دوباره ای ببخشند. حالا هر آنچه از برده خوانی ها و خیابان به یاد داشت، در اتاق های آکوستیک رادیو، مجال بروز یافته بود. یک روز پیرمردی دانا می شد، یک روز جوانی سربه هوا. روزی روایتگر و راوی بود، روز دیگر طناز و کمدین. در این بین، لهجه زیبای مشهدی اش، امضای همیشگی او در میان امواج صدای خراسان شد. تهران هم رفته بود. در کنار بسیاری از هم نسلانش که بعدها آدم های معروفی در سینما و تلویزیون و رادیو شده بودند، همکار شده بود، اما مشهد، خانه امن او بود. ایستادن در گوشه پارک کوهسنگی و تماشا ی خیابانی را به هیاهوی پرحاشیه پایتخت ترجیح می داد. تدریس برای دانش آموزان و ضرب گرفتن روی میز معلمی را از حضور در می دید. صداها در سرش بالا می گرفت: آ مثل هر آبادیه / کنون زمان شادیه // ب اول بابا بود / بابای ما دانا بود... صدای تشویق آدم ها رشته خاطراتش را باره می کند. حالا دیگر خیلی از آن روزها گذشته، باز نشسته شده است. هم از معلمی، هم از بازیگری و نویسندگی و کارگردانی و هم از هفتاد سال خندیدن و خنداندن و در این بین نزدیک به پنجاه سال جوری باگویش زیبای مشهدی، در قلب شونوگانی رخنه کرده که بسیاری همچنان او را به صدایش می شناسند نه صورتش. مثل همین حالا که ایستاده در کنار جمعیت و کسی او را نمی بیند. شاید باید با همان صدای رسا چیز تازه ای بخواند تا دوباره در یادها زنده شود. به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه برگردد.